

نقش عوامل فرهنگی

در توسعه اقتصادی-سیاسی

کشورهای شرق آسیا

■ نوشته: سعید گازرانی

پیش درآمد

■ موفقیت‌های چشمگیر اقتصادی و سیاسی کشورهای شرق آسیا مانند ژاپن، کره جنوبی، تایوان، سنگاپور و... بویژه در نیمه دوم قرن بیستم، بسیاری از پژوهشگران و صاحب‌نظران علوم اجتماعی را به مطالعه و تبیین علل این موفقیت‌ها ترغیب نموده است. در این میان ویژگی‌های مشترک فرهنگی این جوامع سبب گردیده که گروهی بر اهمیت عامل فرهنگی در توسعه و پیشرفت آنها تأکید نمایند. مقاله حاضر در پی آن است که تأثیر سنن و عناصر فرهنگی مشترک این کشورها بر توسعه اقتصادی و سیاسی آنها را مورد بحث و بررسی قرار دهد.

در عرصه اقتصاد، عملکرد موفق و رشد بالای اقتصادی کشورهای منطقه، در دهه ۱۹۸۰ شرق آسیا را به کانون پویایی اقتصادی جهان مبدل ساخت. در ۱۹۸۰ ژاپن از نظر تولید ناخالص ملی (GNP) پس از ایالات متحده مقام دوم جهان را به خود اختصاص داد. این موفقیت توسط چهار کشور تازه صنعتی شده منطقه، یعنی کره جنوبی، تایوان، سنگاپور و هنگ کنگ تکمیل گردید، چرا که این کشورها در همان دوره در مجموع دو برابر کل صادرات دیگر کشورهای جهان سوم صادرات داشتند و نرخ رشد سالانه آنها بالاترین رقم در جهان بود.^۱ با توجه به همین موفقیت‌ها، برخی تحلیلگران نظیر «استفان لیندر» (Staffan Linder) پیش‌بینی می‌کنند که کشورهای آسیای شرقی و جنوب شرقی - بدون احتساب چین - تا سال ۲۰۰۰ بیش از مجموع اروپا و ایالات متحده تولید خواهند داشت.^۲

از نظر سیاسی، در پی شکست ژاپن در جنگ جهانی دوم و اشغال این کشور، تحت نظارت نیروهای خارجی اصلاحاتی بعمل آمد، و از جمله، تحول مهمی که در ساختار سیاسی این کشور به وقوع پیوست دموکراتیک شدن نهادهای سیاسی و دستگاه اداری آن بود. در واقع دموکراسی «تایشو» (Taisho) که در آن حاکمیت ناشی از امپراتور فرض می‌شد، به وسیله دموکراسی جدیدی که حاکمیت را ناشی از ملت می‌دانست، جایگزین شد.^۳ در نتیجه، از اواسط قرن حاضر یک دموکراسی نیرومند و گسترده در ژاپن به وجود آمد و بسط یافت.

دیگر کشورهای شرق آسیا، با چند دهه تأخیر روند مشابهی را در جهت دموکراسی دنبال کردند. از اواسط دهه ۱۹۸۰ در کره جنوبی، تایوان، سنگاپور و... اصلاحاتی صورت پذیرفت که راه را برای گسترش دموکراسی و تحقق توسعه سیاسی هموار ساخت. در کره، قانون اساسی جمهوری ششم که در اواخر سال ۱۹۸۷ نوشته شد و انتخابات دسامبر همان سال که نخستین

انتخابات مستقیم ریاست جمهوری از ۱۹۷۱ به بعد بود، تغییرات مهمی در روند تصمیم‌گیری حکومتی و دیگر جنبه‌های زندگی سیاسی و اجتماعی این کشور پدید آورد. در تایوان، بدنبال اصلاحاتی که از ۱۹۸۶ به ابتکار رئیس‌جمهور وقت «چیانگ چینگ کو» (Chiang Ching - Kou) آغاز گردید، پیشرفت چشمگیری در جهت دموکراتیک‌سازی نظام سیاسی و انتقال از یک نظام حکومتی «اقتدارگرا» به یک دموکراسی واقعی، انجام گرفته است. در سنگاپور نیز تحولات سیاسی چند سال اخیر از قبیل کناره‌گیری «لی کوان یو» (Lee Kuan Yew) از رهبری کشور و برگزاری نخستین انتخابات آزاد پارلمانی در سپتامبر ۱۹۹۱، پیدایش افق‌های تازه‌ای در حیات سیاسی این کشور را نوید می‌دهد.

به هر حال، موفقیت‌های بارز این کشورها در تحقق توسعه اقتصادی و سیاسی، در سالهای اخیر آنها را به کانون بسیاری از مطالعات توسعه‌گشا، و بر همین اساس تفاسیر متعددی در خصوص علل این موفقیت‌ها - در مقایسه با دیگر کشورهای جهان سوم - به عمل آمده است، که در این میان، برخی به مشترکات فرهنگی این کشورها به عنوان عامل اصلی توسعه آنها اشاره نموده‌اند.

پیش از ورود به مباحث بعدی لازم است به دو نکته اساسی اشاره شود: اولاً، برخلاف تجربه جوامع توسعه‌یافته صنعتی غرب که در آنها روند نوسازی تدریجاً در طول چند قرن و بگونه‌ای هماهنگ در ابعاد مختلف اقتصادی، سیاسی و اجتماعی تحقق یافت، در کشورهای شرق آسیا روند توسعه ناموزون بوده و نخست توسعه اقتصادی و بدنبال آن توسعه سیاسی به وقوع پیوسته است. ثانیاً، گرچه برخی صاحب‌نظران همچون «ساموئل هانتینگتون» (Samuel P. Huntington)، ژاپن را در مقوله‌ای مستقل و تحت عنوان فرهنگ ژاپنی طبقه‌بندی کرده‌اند،^۴ ولی همانگونه که «فوکوتساوایوکیشی» (Fukuzawa Yukishi) به درستی خاطر نشان می‌سازد، این کشور نیز در حوزه تأثیر گسترده فرهنگ چینی - که خود نشأت گرفته از آیین کنفوسیوسی است - قرار داشته است، به نحوی که به گفته وی «اگر آموزش کنفوسیوسی در زمان‌های باستان در ژاپن وجود نمی‌داشت، ما نمی‌بایست در سطح توسعه‌ای که امروز از آن بهره می‌بریم، باشیم».^۵ بنابراین، در مطالعه حاضر، ژاپن نیز در زمره کشورهایی که تحت تأثیر فرهنگ چینی و آیین کنفوسیوسی قرار داشته‌اند، تلقی گردیده است. از سوی دیگر، کشور چین با وجود آنکه از بسیاری جهات (از جمله موفقیت‌های اقتصادی) بر چارچوب نظری این مقاله منطبق است، ولی با توجه به نظام سیاسی و ایدئولوژی خاص آن در نیم قرن اخیر - که ملاحظات ویژه‌ای را می‌طلبد - آگاهانه از حوزه مطالعه و بررسی مستقیم، کنار گذاشته شده است. ■■

زمینه مطالعات فرهنگی توسعه

صرف نظر از تعاریف گوناگونی که از «فرهنگ» به عمل آمده، بسیاری از صاحب نظران فرهنگ را مجموعه‌ای از آراء و عقاید حاکم بر یک جامعه می‌دانند که دارای ویژگیهای زیر است:

اولاً مورد قبول و پذیرش اکثریت مردم می‌باشد؛ ثانیاً پذیرش آن جنبه اقتاعی دارد و نیازمند بحث و استدلال نیست؛ ثالثاً ایجاد یا شکل‌گیری آن نیازمند زمان است.^۶

عناصر تشکیل دهنده فرهنگ را در چهار سطح طبقه‌بندی کرده‌اند. این عناصر عبارتند از: ۱) عناصر مربوط به رابطه انسان با طبیعت، شامل تکنولوژی، صنایع دستی، طب سنتی، طرز تهیه غذا، غیب‌گویی، جادوگری و... ۲) عناصری که ناظر بر روابط بین انسان‌هاست شامل زبان، ارتباطات، نظام آموزشی، جشن‌ها، هنرها، جنگ‌ها و... ۳) عناصر مربوط به رابطه انسان با طبیعت و با دیگر انسان‌ها، شامل سازمان‌های اجتماعی و اقتصادی، مناسبات تولیدی، پیوندهای خانوادگی و... ۴) عناصر حاکم بر رابطه انسان با ماوراءالطبیعه، مانند تعالیم دینی، عقاید و اعمال عامه.^۷ در بحث از رابطه فرهنگ و توسعه لازم است به جنبه‌های فوق توجه شود.

ارتباط میان فرهنگ و نظام اقتصادی جامعه، به صورت علمی و جدید برای نخستین بار در اوایل قرن حاضر از طرف «ماکس وبر» (Max Weber) مورد مطالعه قرار گرفت. اندیشه «وبر» عمدتاً متوجه تأثیر پروتستانیزم بر پیدایش و تکامل سرمایه‌داری جدید بود. اثر بزرگ وی «اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری» به این موضوع می‌پردازد و برای کسانی که امروزه به بررسی رابطه فرهنگ و اقتصاد اشتغال دارند و نیز حتی آنان که با نظریه «وبر» در خصوص ریشه‌های مذهبی سرمایه‌داری و مدرنیته غرب مخالف هستند، یک منبع و مرجع مطالعاتی اساسی به شمار می‌آید.^۸ «ماکس وبر» نوشته‌های زیادی نیز در مورد آسیا و به ویژه چین و هند دارد و در آنها نتیجه می‌گیرد که فرهنگ‌ها و سنت‌های مذهبی آسیایی عمیقاً با توسعه و نوسازی نامتجانس است.^۹ اینکه چرا تجربه کشورهای شرق آسیا مفایر تحلیل «وبر» از نقش فرهنگ‌های آسیایی و از جمله آیین کنفوسیوسی است، در بحث‌های آتی مورد اشاره قرار خواهد گرفت. در اینجا کلیت ارتباط نظام فکری و فرهنگی با حیات اقتصادی جامعه از نظر «وبر» به عنوان مدخلی بر مباحث بعدی مورد نظر است.

«وبر» در طرح نظریاتش به دو نکته اساسی اشاره دارد، که این نکات غالباً از دید منتقدین افکار وی پنهان مانده است. نخست اینکه مذهب و نظام فکری را نباید به عنوان «علت» یا لاقلاً «تنها علت» ظهور سرمایه‌داری تلقی نمود. به گفته وی «ما به هیچ وجه قصد نداریم به چنین ادعای خشک و احمقانه‌ای قائل شویم که بگویم روح سرمایه‌داری... فقط ممکن بوده در نتیجه بعضی آثار نهضت اصلاح دین به ظهور برسد یا سرمایه‌داری به عنوان یک نظام اقتصادی آفریده آن نهضت است... بعکس، فقط می‌خواهیم معین کنیم که آیا عوامل مذهبی در شکل دادن به روح سرمایه‌داری از لحاظ کیفی و گسترش آن در جهان از جهت کیفی، دخیل بوده‌اند یا نه و اگر دخیل بوده‌اند تا چه حد در این امر دخالت داشته و کدام جنبه‌های ملموس در فرهنگ سرمایه‌داری، از آن عوامل سرچشمه می‌گیرند»^{۱۰}.

نکته دوم کار «ماکس وبر» این است که او اصولاً با طرح دیدگاه خود قصد رد و انکار مارکسیسم را نداشت یا به عبارت دیگر هدفش آن نبود که «به جای تفسیری تک‌جنبه‌ای و مادی، تفسیری معنوی و همان‌سان تک‌جنبه‌ای از فرهنگ و تاریخ بیآورد».^{۱۱} به نظر «وبر»، مارکس بی‌جهت بر یک رابطه علی خاص و یکسویه از زیربنای اقتصادی به روبنای اقتصادی تأکید ورزیده بود و اصولاً طرح ساده‌انگارانه او قادر نبود بافت پیچیده تأثیرات متقابل و علی اقتصاد و ساختار اجتماعی از یکسو و فرآورده‌های فرهنگی کنش بشر از سوی دیگر را به هم پیوند دهد. در واقع، به عقیده «وبر» تحولات فکری، روانی،

● انسان نو، انطباق‌پذیر، مستقل، کارآمد و معطوف به برنامه‌ریزی بلندمدت است، جهان را تغییرپذیر می‌داند و بالاتر از همه، نسبت به توان خود برای ایجاد تحول و دگرگونی اطمینان دارد؛ به همین دلیل آخر است که مشتاق و علاقمند به مشارکت سیاسی است. در برابر، انسان سنتی، نگران، بدگمان، عاری از بلندپروازی، متمایل به نیازهای آتی، قضا و قدری و محافظه‌کار است.

● در جوامع شرق آسیا، افراد در همه سطوح عمیقاً به سلسله مراتب اجتماعی احترام می‌گذارند، اهداف ملی و گروهی بر هدفهای شخصی مقدم شمرده می‌شود، مردم به سخت‌کوشی و قبول زحمت خو گرفته‌اند، به کار و وظایف شغلی خود پایبندی و توجه فوق‌العاده دارند، قانون در جامعه بسیار محترم است، نظم و دقت در کار حرمت خاصی دارد و هرکس در چارچوب وظایف و اختیارات خود عمل می‌کند.

● بسیاری از صاحب نظران یکی از مهم‌ترین علل موفقیت کشورهای شرق آسیا را نظام مبتنی بر شایستگی یا شایسته‌گزینی، یعنی به کار گماردن افراد لایق، کاردان و تحصیلکرده برای تصدی مسئولیت‌های مختلف اجتماعی می‌دانند. در این جوامع، ملاک اصلی استخدام و ارتقاء افراد، نه پیوندهای شخصی و خانوادگی و گروهی و طبقاتی، بلکه توانمندیهای فردی، موفقیت‌های تحصیلی و پذیرفته شدن در آزمونهای مربوطه است.

علمی، سیاسی و مذهبی گرچه بر یکدیگر تأثیر دارند، اما در عین حال، هر یک از آنها برای خود از استقلال نسبی برخوردار است.^{۱۲}

توجه به دو نکته فوق از این جهت برای ما کارساز خواهد بود که فراموش نکنیم در بحث از رابطه آیین کنفوسیوسی و توسعه کشورهای شرق آسیا نیز نمی‌توان این سنت فکری و فرهنگی را به عنوان تنها عامل موفقیت این کشورها تلقی نمود. در واقع، برخلاف برخی نگرش‌های متأخر که با تأکید بر عوامل داخلی، تنها نظام فکری و فرهنگی جوامع را به عنوان عامل تعیین‌کننده پیشرفت یا عقب‌ماندگی معرفی می‌کنند، باید این دسته عوامل را در کنار علل و عوامل سیاسی، اقتصادی و... قرارداد و آنگاه با دیدی وسیع‌تر به مطالعه و بررسی پرداخت.

از دهه ۱۹۵۰، نظریه‌های فرهنگی توسعه با نظریات اقتصادی توسعه شدیداً به رقابت پرداخت. در این میان، نظریه اخلاق پروتستانی ماکس وبر گاه در قالب نظریه «انگیزه موفقیت» (achievement Motivation) «دیوید مک‌کله‌لند» (David Mc Clelland) به عنوان پیش شرط توسعه و گاه در چارچوب نظریه «خانواده‌گرایی بی‌بندوبار» (amoral familism) «ادوارد سی. بانفیلد» (Edward C. Banfield) به مثابه مانع پیشرفت تجلی یافت.^{۱۳} بطور کلی، مطالعات انجام شده در خصوص توسعه اقتصادی، طی نیم قرن اخیر در قالب دو گرایش عمده هدایت شده و پیش‌رفته است. ادامه نظریات اقتصاد کلاسیک و کلاسیک جدید در هیأت «مکتب‌نوسازی» (Modernization School) مطرح گردیده و مارکسیسم کلاسیک نیز در گذر زمان و متناسب با شرایط و مقتضیات جدید جهانی تحولاتی را پذیرفته و به صورت دونگرش «نومارکسیسم» و «مارکسیسم ساختارگرا» تبلور یافته است.

برپیش شرط‌های روانی- فرهنگی توسعه، می‌توان شباهت زیادی با نخستین جریان نظریه نوسازی یافت. «روستو» در کتاب «مرحل رشد اقتصادی: بیانیه‌ای غیر کمونیستی»، یک نظریه رشد اقتصادی را بعنوان جایگزینی برای مدل مارکس ارائه کرد که مبتنی بر پنج مرحله است:^{۱۸}

۱) در مرحله نخست که مرحله «سنتی» است، گسترش تولید فراتر از سقفی محدود، بسیار دشوار می‌باشد، چرا که جامعه مبتنی بر علم و تکنولوژی «ماقبل نیوتونی» (Pre-Newtonian) و در نتیجه نگرش ماقبل نیوتونی به جهان است، یعنی اینکه جهان هنوز تابع قوانین قابل شناخت و در نتیجه اداره شدن تلقی نمی‌گردد. این قبیل جوامع زراعی است، ساختارهای اجتماعی سلسله مراتبی که چشم‌انداز اندکی برای بسیج اجتماعی فراهم می‌آورد در آنها نمود چشمگیر دارد، و پیوندها و ارتباطات خانوادگی و طایفه‌ای (clan) نقش سازماندهی مرکزی را بازی می‌کند. نگرش مسلط بر این جوامع قدرگرایی درازمدت است، یعنی اعتقاد به اینکه امکانات و احتمالات موجود برای اخلاف یک فرد دقیقاً همان چیزهایی است که در مقابل اسلاف وی قرار داشته.

۲) چه چیز انتقال به مرحله دوم یعنی «پیش شرط‌های خیز» را آغاز می‌کند؟ این پیش شرط‌ها در اروپای غربی هنگامی ظاهر شد که دیدگاه‌های علوم جدید به تولید کشاورزی و صنعتی تسری یافت. در خارج از اروپا، پیش شرط‌های خیز نه به صورت «درونزا»، بلکه در نتیجه مداخله جوامع پیشرفته‌تر پدید آمد. در نتیجه اینگونه مداخلات، این اندیشه که پیشرفت اقتصادی برای منابع بیشتر، منزلت ملی یا اهداف دیگر نه فقط ممکن، بلکه مطلوب نیز می‌باشد، گسترش می‌یابد. افراد جدیدی از مردان متهور که در طلب سود خواهان بسیج پس اندازها و قبول مخاطرات هستند، گام پیش می‌نهند و سرمایه‌گذاری پویزه در حمل و نقل، ارتباطات و مواد خام افزایش می‌یابد. این تحولات تدریجاً تا آستانه مرحله سوم پیش می‌رود.

۳) در مرحله سوم یا مرحله «خیز»، صنایع جدید به سرعت گسترش می‌یابد و سود می‌دهد که بخش بزرگ این سود در کارخانه‌های جدیدتر سرمایه‌گذاری می‌شود. به علت افزایش تقاضا برای کارگران کارخانه‌ای و کالا و خدمات مورد نیاز آنها، این صنایع جدید رشد دیگر صنایع را برمی‌انگیزد. «روستو» خیز در بریتانیا را در خلال دو دهه پس از ۱۷۸۳، در فرانسه و ایالات متحده در دهه‌های پس از ۱۸۶۰، در آلمان در ربع سوم قرن ۱۹، در ژاپن در ربع آخر قرن ۱۹ و در روسیه و کانادا در ۲۵ سال قبل از ۱۹۱۴ می‌داند. به نظری، در خلال دهه ۱۹۵۰ هندوستان و چین در راه‌هایی کاملاً متفاوت، خودخیز مورد نظرشان را آغاز کردند.

۴) همچنانکه اقتصاد در حال گسترش در سرتاسر حوزه عملکرد خود تکنولوژی نوین را بسط می‌دهد، به دنبال خیز، دوره‌ای طولانی از رشد مداوم می‌آید. بین ۱۰ تا ۲۰ درصد درآمد ملی بگونه‌ای مستمر سرمایه‌گذاری مجدد می‌شود، به نحوی که محصول تولیدی افزایش جمعیت را پشت سر می‌گذارد. شصت سال پس از شروع خیز، مرحله چهارم یعنی «پیشروی به سوی بلوغ» کامل می‌شود. اقتصاد بالغ شالوده خود را به منظور دربرگیری فرآیندهای تکنولوژیک پیچیده‌تر و توسعه می‌بخشد و از اینرو قادر است به فراسوی صنایعی که سبب‌ساز خیز شده بود، دست یابد.

۵) با آغاز مرحله پنجم یا «عصر مصرف انبوه»، بخش‌های پیشگام اقتصاد به سوی کالاها مصرفی با دوام و تمهید خدمات سوق می‌یابد. این مرحله تنها هنگامی دست یافتنی است که درآمد سرانه واقعی تا آنجا بالا رود که نیازهای مصرفی بخش وسیعی از جمعیت به مرزهایی و برای نیازهای اساسی خوراک، سرپناه و پوشاک برسد.

نکته اصلی در تحلیل «روستو» این است که هرچند برای جهان غیر صنعتی محرکه اولیه نوسازی از خارج و بوسیله نمونه‌های ارائه شده توسط کشورهای صنعتی بدست آمده، ولی مسأله اساسی «خیز» کاملاً جنبه داخلی دارد. به دیگر سخن، موضوع عبارت است از وجود افرادی با قابلیت‌های کارفرمایانه برای پیشبرد رشد اقتصادی.^{۱۹}

«هانتینگتون» نیز گرچه خود به اهمیت نقش عناصر و عوامل فرهنگی در توسعه واقف است، ولی اعتقاد دارد که فرهنگ در علوم اجتماعی مفهومی

نظریه نوسازی به وسیله دوجریان عمده جامعه‌شناسی تغذیه می‌شود. یکی از این دوجریان از نظریه ماکس وبر در خصوص ارتباط میان مذهب پروتستان و توسعه سرمایه‌داری نشأت گرفته و بر پیش شرط‌های فرهنگی - و در سطح فردی، روانی - تأکید می‌ورزد. جریان دیگر از اندیشه‌های «هربرت اسپنسر» (Herbert Spencer) سرچشمه گرفته و از طریق «امیل دورکهایم» (Emil Durkheim) به جامعه‌شناسان معاصر می‌رسد همچون «نیل اسملسر» (Neil Smeizer) و «تالکوت پارسونز» (Talcott Parsons) رسیده است. این رهیافت بر تمایزات اجتماعی به مثابه نهاده‌های محوری دگرگونی اجتماعی تأکید ورزیده و در جلوه‌های متأخرتر خود نگرش سیستمی را برگزیده است. برخلاف رهیافت «روانی- فرهنگی» نخست، جریان دوم آشکارا برویگی‌های «ساختاری» جامعه توجه و تأکید دارد.^{۱۴}

ماکس وبر در کتاب «اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری» استدلال کرد که برای توسعه سرمایه‌داری در اروپای غربی، شرایط اقتصادی مقتضی ضمن آنکه ضروری بود به تنهایی کفایت نمی‌کرد؛ افزون بر روح سرمایه‌داری، مجموعه‌ای از جهت‌گیری‌ها و ارزش‌ها نیز لازم بود. با الهام از پیشگامی وبر، تعدادی از نویسندگان متأخر بر اهمیت ارزش‌ها و گرایش‌های ذهنی در نیل به صنعتی شدن و توسعه درجهان سوم تأکید ورزیده‌اند. در نتیجه، از آثار نویسندگانی همچون «دانیل لرنر» (Daniel Lerner)، «دیوید مک کله‌لند»، «اورت هیگن» (Everett Hagen) و «آلکس اینکلس» (Alex Inkeles) مفهوم «انسان نو» (Modern Man) پدید آمده است.

انسان نو، انطباق‌پذیر، مستقل، کارآمد و معطوف به برنامه‌ریزی بلندمدت است، جهان را تغییرپذیر می‌داند و بالاتر از همه نسبت به توان خود در ایجاد تحول و دگرگونی اطمینان دارد. به همین دلیل آخری است که انسان نو بگونه‌ای فعال مشتاق و علاقمند به مشارکت سیاسی است. در برابر «انسان سنتی» مضطرب، بدگمان، فاقد بلندپروازی، متمایل به نیازهای آنی، قضا قدری، و محافظه‌کار می‌باشد؛ همچنین، بسیار پایبند تشریفات مرسوم و جاافتاده است، حتی هنگامی که این تشریفات دیگری تناسب جلوه گر شود.^{۱۵} «اینکلس» و «اسمیت» (D.H. Smith) و ویژگی‌های انسان نو را چنین جمع‌بندی می‌کنند: «منش انسان نوین... ممکن است زیر چهار سرفصل خلاصه شود: او یک شهروند مشارکت‌کننده و آگاه است، از احساس کارایی شخصی بازاری برخوردار است، در مناسباتش با منابع سنتی نفوذ و تأثیرگذاری شدیداً مستقل و خودمختار است... و برای تجارب و اندیشه‌های تازه آمادگی دارد، یعنی دارای ذهنی باز است و در معرفت‌آموزی ثابت قدم می‌باشد».^{۱۶}

یکی از بحث‌انگیزترین نظریات توسط روانشناس آمریکایی «دیوید مک کله‌لند» ارائه شده است. وی به وجود نیاز به موفقیت به مثابه جزء جدایی‌ناپذیر شخصیت انسان اعتقاد دارد. این نیاز به موفقیت نه تنها میان افراد، بلکه در میان فرهنگ‌ها نیز به گونه‌ای متفاوت (ونه یکسان) توزیع شده است. به نظر «مک کله‌لند» پاره‌ای از مطالعات تاریخی مؤید آن است که افزایش مضامین مرتبط با موفقیت در داستانهای کودکان، افسانه‌های قومی، ادبیات رایج و دیگر جلوه‌های فرهنگی، پس از یک وقفه زمانی با اوجگیری فعالیت‌های اقتصادی همراه بوده است. از اینرو وی اصرار دارد که رشد اقتصادی بگونه‌ای تنگاتنگ با توزیع عامل موفقیت مرتبط می‌باشد. نتایج این واقعیت برای کشورهای در حال توسعه آشکار است: مضامین مرتبط با موفقیت می‌بایست از خلال فرآیندهای رسمی و غیررسمی به اعضای جوان‌تر این جوامع القا شود.^{۱۷}

استدلال «مک کله‌لند» از آنجا که وی توسعه و توسعه‌نیافتگی را تقریباً بطور کامل در برتر توزیع عوامل معین شخصیتی می‌نگرد، نماینده نوعی افراط است. نویسندگان دیگر این مکتب نیز اگر چه ممکن است همچون وبر تأکید بیشتری بر عوامل اقتصادی و دیگر عوامل نهادی داشته باشند، ولی رهیافت آنان گرایش شخصاً روانی - فرهنگی دارد: توسعه عمدتاً به مثابه عملکرد ارزش‌ها، نگرش‌ها، و ویژگی‌های شخصیتی مناسب تلقی می‌شود. یکی از نافذترین الگوهای رشد اقتصادی در حوزه نظریه نوسازی توسط «والتر روستو» (Walt W. Rostow) مطرح شده است. در تأکید این الگو



● برای قرنهای متمادی، یکی از پایه‌های اصلی ثبات و استحکام نظام اجتماعی چین، نظام امتحانات دیوانی بود و هنگامی که از اواسط قرن نوزدهم دولت برای کسب درآمد بیشتر، دستیابی به مشاغل اداری را از راه خرید مناصب و نه پذیرفته شدن درآزمونها مجاز ساخت، یکی از ارکان رژیم سست شد.

● توسعه به مفهوم واقعی، تنها جنبه اقتصادی ندارد بلکه متضمن تحولات عمده در ساختار اجتماعی و سیاسی نیز هست. حتی برخی از اندیشمندان برای توسعه اقتصادی هم وجوهی فراتر از دگرگونی‌های صرفاً اقتصادی قائلند و عقیده دارند که توسعه اقتصادی واقعی باید شامل تغییر ساختاری اقتصاد، جامعه، نظام سیاسی و فرهنگ کشور باشد، به گونه‌ای که بهره‌گیری مؤثر و پیوسته از نیروی بالقوه جامعه و مردم امکان‌پذیر گردد.

● جنبه سیاسی فرآیند توسعه عبارت است از آگاهی بیشتر افراد از مسائل سیاسی و مشارکتشان در امور سیاسی، پیدایش هویت ملی، پیوند یافتن هر نوع فعالیت افراد با حکومت و قانون و از میان رفتن کانونهای سنتی قدرت. توسعه سیاسی یکی از وجوه توسعه کلی یا توسعه جامعه انسانی به شمار می‌آید.



شدید به قانون در جامعه عمومیت دارد، توجه به نظم و انضباط، سازماندهی و دقت در کار از حرمت خاصی برخوردار است و به دلیل رعایت سلسله مراتب، هر کس در حدود وظایف و اختیارات خود عمل می‌کند و در نتیجه مدیریت فعالیت‌های اقتصادی و ایجاد هماهنگی میان مراکز مختلف به سادگی انجام می‌پذیرد.^{۲۵} پدیدهی است تلفیق این بنیان‌های فرهنگی و اجتماعی مؤثر و نیرومند با سیاست‌های دقیق و مناسب اقتصادی می‌تواند در پیشرفت و توسعه اقتصادی و اجتماعی هر جامعه‌ای ایفای نقش کند و موفقیت آن دسته از کشورهای شرق آسیا که در عرصه‌های اقتصادی و سیاسی پیشرفت‌های چشمگیری داشته‌اند، از این نظر قابل تفسیر است.

ویژگی‌های فرهنگی جوامع شرق آسیا

اشاره شد که گروهی عناصر تشکیل دهنده فرهنگ را در چهار سطح، عناصر معطوف به رابطه انسان با طبیعت، عناصر مربوط به روابط میان انسانها، عناصر ناظر بر رابطه انسان با طبیعت و سایر انسان‌ها، و عناصر حاکم بر رابطه انسان با ماوراءالطبیعه تقسیم‌بندی کرده‌اند. طبیعتاً این عناصر متناسب با محیط‌های مختلف ویژگی‌های متفاوتی پیدا می‌کند و بر شرایط اقتصادی، سیاسی و اجتماعی آن محیط‌ها آثار گوناگونی می‌گذارد. همانگونه که «نورمن بوکانان» (Norman S. Buchanan) و «هوارد الیس» (Howard S. Ellis) نیز خاطر نشان ساخته‌اند، بهره‌وری تولید اقتصادی یک جامعه و میزان و سرعت افزایش این بهره‌وری تنها به کیفیت و کمیت عوامل تولید و روابط میان این عوامل بستگی ندارد، بلکه حاصلی که این عوامل در ترکیب با یکدیگر به بار می‌آورند بر کلیت محیط اجتماعی و فرهنگی، که فعالیت اقتصادی در چارچوب آن انجام می‌گیرد، متکی می‌باشد. به نظر ایشان، این محیط در هر جامعه تجلی خارجی اعتقادات و آرمان‌های اساسی مذهبی، اخلاقی و فرهنگی مردمی است که آن جامعه را تشکیل می‌دهند. ضمن آنکه این ارزش‌های غایی خود را در نهادهای مذهبی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی مشخصی جلوه‌گر

گول زنده است، و کاربرد آن سهل و ممتنع می‌باشد.^{۲۰} به نظری، استفاده از آن ساده و درعین حال خطرناک است، چرا که از برخی جهات فرهنگ را می‌توان مقوله‌ای ذخیره‌ای به شمار آورد. به گفته «هانتینگتون»، اگر هیچ یک از علل موجود قادر نباشد بگونه‌ای بایسته تفاوت‌های بارز جوامع را از نظر سطح توسعه توضیح دهد، آنگاه این وسوسه پدید می‌آید که این قبیل تفاوت‌ها را به فرهنگ نسبت دهیم. از اینرو مشخص ساختن اینکه فرهنگ تا چه اندازه منشأ تفاوت‌های سیاسی و اقتصادی کشورهاست، تا حدود زیادی مبهم می‌باشد و به همین دلیل تبیینات فرهنگی غالباً غیر دقیق یا مکررگونی است.

از سوی دیگر، «هانتینگتون» معتقد است که تبیینات فرهنگی برای علمای اجتماعی ممتنع نیز می‌باشد، زیرا برخلاف تمایل اینان به تعمیم موضوع، مباحث فرهنگی ناظر به موارد خاص است. در واقع تفسیرهای فرهنگی پدیده‌ها را برحسب روابط متغیرهای عام همچون نرخ رشد اقتصادی، بسیج اجتماعی، مشارکت سیاسی و خشونت داخلی توضیح نمی‌دهد، بلکه به طرح موارد منحصر بفرد و واقعیت‌های فرهنگی خاص گرایش دارد.

به هر حال، موفقیت‌های چشمگیر برخی از کشورهای شرق و جنوب شرقی آسیا در چند دهه گذشته، توجه بسیاری از صاحب‌نظران مباحث توسعه اقتصادی را به خود جلب نموده و بویژه از اواخر دهه ۱۹۷۰ مطالعات گسترده‌ای در زمینه علل دستیابی به این موفقیت‌ها به راه افتاده است. یکی از مهمترین نگرش‌های تئوریک به این موضوع، ریشه‌یابی دستاوردهای این جوامع در ساختارهای داخلی آنان است. «پیتر کاتزن‌استاین» (Peter Katzenstein) و گروهی از پژوهشگران همکار وی ضمن انتشار مجموعه‌ای درخصوص اهمیت ساختار فرهنگی - سیاسی کشورها، آن را به مثابه عمده‌ترین متغیر مؤثر در رشد و توسعه معرفی کردند.^{۲۱} «اورت هیگن» نیز با مطرح ساختن بحث «ویژگی ملی» (national character) به بیان علل و عوامل مؤثر بر توسعه یا توسعه نیافتگی جوامع مختلف پرداخت. او نوع مذهب، اخلاق پروتستانی، نگرش نسبت به آموزش و پرورش، نگرش نسبت به کار و روحیه نوآوری را به عنوان عناصر دخیل در توسعه برخی جوامع و از جمله جوامع شرق آسیا برشمرد.^{۲۲}

«هرمن کان» (Herman Kahn)، در تحقیقی تحت عنوان توسعه اقتصاد جهانی، به مطالعه ریشه‌های فکری - فرهنگی توسعه کشورهای نظیر کره جنوبی، تایوان، سنگاپور و... پرداخت و علت موفقیت این کشورها و سایر کشورهای منطقه را وجود فرهنگ مستعد توسعه اقتصادی معرفی نمود.^{۲۳} وی شاخص‌های اساسی رشد و توسعه اقتصادی در شرق آسیا را مجموعه‌ای از ارزش‌های فرهنگی می‌داند و این شاخص‌ها در چهار محور اصلی مورد توجه قرار می‌دهد:

- ۱) جامعه‌پذیری خانوادگی که تضمین‌کننده اعتدال، آموزش و پرورش، کسب مهارت‌ها و وجدیت درقبال تکالیف، شغل، خانواده و... می‌باشد.
- ۲) گرایش به همراهی و کمک به گروه، صرفنظر از اینکه مبنای آن گروه چه باشد.
- ۳) احترام به سلسله مراتب و احساس طبیعی بودن آن.
- ۴) حسن کامل‌سازی روابط (که همراه با بند سوم مفهومی از عدالت و انصاف در نهادها را ارائه می‌کند).^{۲۴}

به هر حال، بسیاری از اندیشمندان بر این باورند که افزون بر عناصر و عوامل سیاسی و اقتصادی مانند موقع خاص استراتژیک این کشورها، اوضاع و شرایط اقتصاد جهانی، کمک‌ها و حمایت‌های خارجی و... برخی عناصر فرهنگی چون اخلاق کاری، صرفه‌جویی، پشتکار، ارج نهادن به موفقیت‌های تحصیلی، اجتناب از درگیری و ستیزه‌جویی آشکار در مناسبات اجتماعی، وفاداری به اقتدار و سلسله مراتب، تأکید بر نظم و توازن در جامعه و... بر فعالیت‌های پویای اقتصادی اقشار مختلف مردم این جوامع تأثیر مثبت و پیش‌برنده داشته است. در جوامع شرق آسیا افراد در همه سطوح به شدت به سلسله مراتب اجتماعی احترام می‌گذارند، اهداف ملی و گروهی بر اهداف شخصی مقدم شمرده می‌شود، مردم به سخت‌کوشی و تقبل زحمات خو گرفته‌اند و درقبال کار و وظایف شغلی خود تعهد و توجه فوق‌العاده مبذول می‌دارند، احترام

می‌سازد که شیوه زندگی مردم و انگیزه‌ها و الگوهای رفتاری آنها را معین می‌کند.^{۲۶}

بعلاوه، همچنانکه «اورت هیگن» به درستی بیان می‌دارد، درحالی که تقریباً همگان خواهان رشد اقتصادی، یعنی درآمد بالاتر و زندگی مناسب‌تر هستند، بسیاری از مردم ممکن است در صورت نامساعد بودن شرایط، با پایبند ماندن به اوضاع یا فعالیت‌هایی که به آن ارجح می‌نهند و نفی فعالیت‌ها و اموری که ناسازگار می‌یابند، بطور غیر ارادی یا ناآگاهانه خود را از دستیابی به رشد سریع اقتصادی و یا حتی رشد اقتصادی محروم سازند. در مقابل، مردمی که نسبت به فعالیت‌های موجد رشد اقتصادی نگرش مساعد دارند، حتی زمانی که شرایط نیز مساعد نباشد به رشد مستمر دست می‌یابند. به عقیده «هیگن»، تفاوت‌های ملت‌ها، خود از جمله عوامل مهم توضیح دهنده و تعیین کننده تفاوت میان جوامع مختلف به‌شمار می‌آید.^{۲۷} و بر همین اساس، استدلال برخی که معتقدند ژاپنی‌ها به این خاطر موفق شده‌اند که «ژاپنی هستند» و نیز گفته کسانی که قابلیت ابداع و نوآوری را عامل موفقیت چینی‌های مهاجر می‌دانند، قابل درک می‌گردد؛ چینی‌هایی که از روستاهای سنتی خود به هنگ کنگ مهاجرت کردند، یا به مالزی رفتند و پس از جدایی از فدراسیون مالزی، دولت‌شهر سنگاپور را تشکیل دادند، یا آن گروه که به تایوان گریختند.^{۲۸} اما ویژگی‌های فرهنگی جوامع شرق آسیا چیست؟ عمده‌ترین این ویژگی‌ها را می‌توان چنین برشمرد:

۱) عناصر اخلاق کنفوسیوسی که توسط مردم عادی در زندگی روزمره به کار بسته می‌شود، در تبیین بویایی اقتصادی کشورهای شرق آسیا یک متغیر مهم به‌شمار می‌آید. اخلاق و ارزش‌های کنفوسیوسی درخصوص کار، خانواده، اقتدار سازمانی و... از رایج‌ترین موارد می‌باشد. عناصر فرهنگی از قبیل اخلاق شغلی و کاری بسیار نیرومند و معطوف به موفقیت، صرفه‌جویی و پس‌انداز، سخت‌کوشی، احترام و ارج نهادن به پیشرفت‌های تحصیلی و قابلیت‌های علمی، اجتناب از منازعات آشکار در روابط اجتماعی، وفاداری به سلسله مراتب و اقتدار، تأکید بر نظم و هماهنگی و پایبندی به آن از سوی کارگران، دهقانان، کارفرمایان اقتصادی، متصدیان خدمات عمومی و حتی سیاستگذاران، بخشی از این ارزش‌ها و اخلاقیات را تشکیل داده و تأثیر عمده‌ای بر پیشبرد برنامه‌های توسعه داشته است.

۲) روحیه همبستگی جمعی بسیار گسترده، چه در داخل خانواده و چه در دیگر گروه‌بندی‌های اجتماعی.^{۲۹} این ویژگی سبب گردیده که مثلاً در ژاپن رقابت جمعی در حد بسیار بالایی موفق باشد، درحالی که در مقابل رقابت فردی ضعیف است. گروهی دلیل این امر را در اصول اخلاقی سامورایی‌های عصر «توکوگاوا» (Tokugawa) می‌دانند. سامورایی‌ها مدیران مجرب و آزموده‌ای بودند که اعتماد به نفس چشمگیری داشتند و اداره ۳۰۰ طایفه‌ای که وجود داشت بر عهده آنان بود. پس از انقلاب «میجی» (Meiji)، دستگاه آموزش عالی درصدد آموزش نظریات و تبیین مسابلی که برای توسعه کشور ضروری بود برآمد. در دانشگاه‌ها نخبگان جدیدی از نوع سامورایی‌ها تربیت شدند که به تدریج مدیریت شرکت‌های بزرگ را برعهده گرفتند. به همین دلیل امروزه برای کارکنان، شرکت صرفاً منبع کسب درآمد نیست، بلکه کارگران تمایل شدیدی به موفقیت شرکت دارند و بدین منظور آنرا یاری می‌کنند.^{۳۰} به تعبیری دیگر، ژاپنی‌ها همواره تمایل دارند که پایگاه اجتماعی خود را با اشاره به «ساختی» مشخص بیان کنند، نه با اشاره به «نقشی» نسبتاً مهم. مثلاً، یک ژاپنی هنگام معرفی خود بیشتر گرایش دارد بر نهادی که بدان وابسته است تأکید کند تا بر مقامی که در آن نهاد دارد. لذا بجای آنکه بگوید «من حروف چین هستم» یا «من کارمندم»، خواهد گفت «من در فلان شرکت انتشاراتی کار می‌کنم». بر این اساس، نهاد، محور سازمان‌بندی اجتماعی ژاپن است.^{۳۱}

۳) تأثیر عمیق «فرهنگ شرکتی» (Corporate Culture) ژاپن بر مدیریت و رفتار سازمانی و تجاری کشورهای شرق آسیا و بویژه کشورهای تازه صنعتی شده. در ژاپن، مؤسسه محل کار گروه اجتماعی بسته‌ای است مبتنی بر کار طولانی و تقریباً مادام‌العمر، و نیز چگونگی تنظیم معاش کارکنان بر اساس کار آنان می‌باشد. وضع کارمند تازه وارد همچون فردی است که به عنوان عروس یا داماد به کانون خانوادگی همسر با می‌گذارد. برخی از جنبه‌های خاص شرکت

به خوبی منعکس کننده کیفیت دربرگیری زندگی خانوادگی کارکنان است، نظیر خانه‌های سازمانی، خدمات بیمارستانی، تفریحات گروهی برای کارمندان و خانواده‌های آنان و... رابطه کارمند و کارفرما از نوع قراردادی نیست، و در نگرش ژاپنی، «مؤسسه یعنی کارمندان». در واقع، ایندو با سرنوشتی مشترک به یکدیگر پیوند یافته‌اند، پیوندی که به استحکام پیوندهای خانوادگی است و از اینرو کارمند عضوی از خانواده بزرگ مؤسسه به‌شمار می‌آید. از سوی دیگر، ثبات زیاد شغلی همراه با تعهد پایدار و بی‌قید و شرط میان کارمند و کارفرما نمود چشمگیری دارد که بسیار متفاوت از تزلزل شدید موقع کارگران غربی و به ویژه آمریکایی می‌باشد.^{۳۲} تبلور «فرهنگ شرکتی» را در اظهارات مدیر یکی از مؤسسات ژاپنی می‌توان به روشنی مشاهده کرد: «در مؤسسه من، سرنوشت واحدی کارفرما و کارگر را به هم پیوند داده است. هنگامی که مجموعی از افراد به همکاری کشانیده شوند، نتیجه را به سادگی با تعبیرات ریاضی نمی‌توان فرمول بندی کرد؛ چه در این حالت یک و یک دو نمی‌شود. اگر دو تن نیروهای خود را یکی سازند، می‌توانند سه یا پنج بار بیشتر از یک فرد تنها تولید کنند، یا اگر این دو دوست با هم نسازند، چه بسا نتیجه به صفر نزدیک شود... مؤسسه‌ای که بتواند فضای انسانی مناسب را حفظ کند خواهد توانست انگیزه‌ها را بیابد و نتایج خوبی به دست آورد».^{۳۳}

۴) شأن و اعتبار بسیار بالای آموزش و پرورش و انگیزه شدید برای فراهم آوردن بهترین امکانات آموزشی برای کودکان.

۵) حاکمیت هنجارها و نهادهای مبتنی بر شایستگی به عنوان معیار استخدام و ارتقاء افراد، ضمن پایبندی به اصل برابری.^{۳۴}

۶) احساس مشترک مردم این کشورها درخصوص «بقای ملی» در عصر جدید. این مردم بقای ملت خود را در برابر چالش‌های جامعه غربی دستخوش مخاطره می‌بینند. باور به برتری فرهنگی و ضعف سیاسی جامعه خودی، سبب گردیده که در جهت کار سخت‌تر تحت ایدئولوژی ملی به منظور کسب قدرت و ثروت ملی، تلاش‌های همه‌جانبه‌ای به عمل آید.

تأثیر عوامل فرهنگی بر توسعه جوامع شرق آسیا

فرهنگ و تمدن چینی سراسر منطقه شرق آسیا را زیر نفوذ و تأثیر عمیق خود دارد. غیر از کره، هند، در سه کشور تازه صنعتی دیگر یعنی تایوان، هنگ کنگ و سنگاپور، اصولاً «تأثیر جمعیت چینی» به‌شمار می‌آیند و کره نیز با وجود تاریخ و فرهنگ کهن خود شدیداً از فرهنگ چین تأثیر پذیرفته است. ولی این نفوذ تنها به چهار کشور فوق منحصر نمی‌شود و چنانکه بیشتر اشاره شد، حتی کشورهایی چون ژاپن نیز در حوزه تأثیر گسترده فرهنگ چینی قرار داشته‌اند. در ژاپن، گرچه سه آیین و مذهب «شینتو»، «بودایی» و «کنفوسیوسی» در کنار هم وجود داشته، ولی آیین کنفوسیوسی در خلال رشد خود در دوران توکوگاوا «... کارهای بسیاری انجام داد تا نظریه‌های نادرست شینتو و آیین بودا را طرد کند و برخی از خرافات جای گرفته در ذهن مردم را دور سازد. بدین علت باید برای آیین کنفوسیوس اعتبار زیاد قائل شد. آیین کنفوسیوس دستاوردهای درخور توجه داشته و از این نظر می‌توان گفت که دارای نفوذ بوده است».^{۳۵}

البته، همانگونه که قبلاً بیان گردید، ماکس وبر مذاهب و سنن فرهنگی آسیایی را مانع توسعه این جوامع می‌دانست. به عقیده او نطفه‌های سرمایه‌داری در جامعه بابلی، رومی، چینی و هندی وجود داشته، ولی هیچ‌جا به عقلانی کردن اقتصاد که از ویژگی‌های توسعه سرمایه‌داری جدید است، منجر نشده و چنین پدیده‌ای مختص جامعه غربی است.^{۳۶} به بیان دیگر، گرچه در تمدن‌های غیر غربی نیز عنصر عقلانیت حضور داشته، ولی نتوانسته است ابزارهای فنی و وسایل فکری لازم برای يك توسعه بزرگتر را تدارک ببیند. لذا هر چند در زهد بودایی یا سنت‌گرایی کنفوسیوسی از دیدگاه فایده‌گرایی جنبه‌هایی

از عقلانیت وجود دارد، اما این عقلانیت تنها «شبهه» عقلانیت غربی است و در نتیجه، این آیین‌ها مانعی بر سر راه توسعه اقتصادی بوده است.^{۳۷} تعارض نظریه ماکس وبر در مورد فرهنگ چینی و تجربه کشورهای توسعه یافته شرق

این شیوه تلقی آیین کنفوسیوسی از جهان و زندگی فردی و اجتماعی که با جهان بینی سرمایه‌داری هماهنگی و وجه تشابه زیادی دارد، در عمل به تحقق شکلی از توسعه سرمایه‌دارانه در کشورهای شرق آسیا یاری رسانده است. ارتباط شیوه تفکر و نحوه زندگی را در جهان بینی هندی نیز می‌توان مشاهده کرد. به گفته «رادهاکریشنان» فیلسوف برجسته هندی، «فکر غربیان استدلالی، اخلاقی، مثبت و عملی است، ولی فکر شرقیان بیشتر متمایل به حیات درونی و تفکر ادراکی است»^{۲۱}. اصول سه‌گانه «سانسارا»، «کارما» و «موکشا» که ارکان آیین‌های برهمنی، اوپانیشاده‌ها و برخی دیگر از مذاهب هندی به شمار می‌آید بیانگر ضعف و ناتوانی انسان‌ها و اعضای جامعه هندی در برابر طبیعت و بیش از همه در برابر شرایط اجتماعی است و در واقع اندیشه‌های مساعدپذیرش تسلیم و خواری را به انسان تلقین می‌کند.^{۲۲} براین اساس، گروهی نتیجه گرفته‌اند که در شرایط محیطی یکسان، کارایی و بازده اقتصادی یک فرد چینی بسیار بالاتر از یک هندی است.^{۲۳}

در آیین‌ها و مکاتب مشرق زمین ثنویت دنیا و آخرت نمود چندانی ندارد و این ویژگی هرچه به شرق نزدیکتر شویم وضوح بیشتری می‌یابد. در آیین کنفوسیوسی توجه به دنیا و بی‌اهمیت شمردن آخرت به روشنی قابل تشخیص است. کنفوسیوس در دوراهی رهاسازی دنیا و انزوا گزیدن، در جهان و با مردم جهان به سرآوردن و برای سروسامان دادن به جهان تلاش کردن، راه دوم را در پیش می‌گیرد،^{۲۴} ضمن آنکه امور مربوط به آخرت و روز واپسین هیچگاه برای وی موضوعی اساسی به شمار نمی‌آید.^{۲۵} در واقع اشتیاق برشور آیین کنفوسیوسی نسبت به انسان، در مسیر تحول خود به مسلکی تبدیل می‌شود که سودجویی را سرچشمه نیکبختی می‌داند.^{۲۶} همین شیوه نگرش در جوامع شرق آسیا، توجه‌کننده تلاش مادی می‌شود. دنیوی بودن مکاتب معنوی شرق، در زاین که تحت نفوذ سه آیین شینتو، بودایی و کنفوسیوسی می‌باشد، حکایت از جهان بینی مشرق زمین دارد، چرا که در این کشور حتی پیش از استقرار نظام سرمایه‌داری مدرن نیز اصولاً هیچ مذهب امره واقعی وجود نداشته است.^{۲۷} در فرهنگ اقتصادی سرمایه‌داری، کار، برخاسته از اندیشه دنیا محور و

وسیله تحقق تولید و مصرف است. انسان باید بر طبیعت و بر جهان سیطره یابد و از مواهب آن بهره‌مند شود، لذا باید به کار و تلاش دست زند. این نگرش، خود انعکاسی است از تفسیر خاص آیین پروتستان از مسأله «گناه بشری» و «رستگاری» که زمینه مناسب را برای گسترش فعالیت‌های مادی - بدون دغدغه معنوی - فراهم ساخت. در اخلاق مسیحیت سنتی آباء کلیسا نكوش مال و ثروت‌اندوزی، مانعی در برابر نیروی محرکه نظام سرمایه‌داری پدید آورده بود. تفسیر مذهب پروتستان از گناه و رستگاری انسان با طرح این نکته که فرد پروتستان مطمئن نیست در زمره رستگاران خواهد بود و رستگاری موهبتی است که تنها با توسل به مناسک به دست نخواهد آمد، زمینه‌های فکری

و عقیدتی لازم را برای توسعه سرمایه‌داری فراهم آورد.^{۲۸} به نظر «وهر»^{۲۹}، به این ترتیب کار و تلاش و کسب ثروت به صورت دلیل و توشه‌ای برای رستگاری فرد پروتستان درمی‌آید، یا به تعبیر «ریمون آرون»، «فرد به کار روی می‌آورد تا از هراسی که بی‌یقینی‌اش نسبت به رستگاری اخروی، ناگزیری را در آن فرو خواهد برد، رها شود».^{۳۰}

در کشورهای شرق آسیا، آیین کنفوسیوسی با نگرشی بسیار شبیه به تلقی فوق از کار و تلاش مادی، به تکوین و تحکیم بنیان‌های سرمایه‌دارانه یاری بسیار رساند. در این جوامع، نگرش انسانها نسبت به کار مبتنی بر نظم و انضباط و پایبندی به اخلاق کاری و روحیه جمعی است. افراد به کار خود احساس مسئولیت می‌کنند و وظیفه خود می‌دانند آن را به نحو احسن به انجام رسانند.^{۳۱} ژاپنی‌ها محل کار خود - کارخانه، اداره یا مدرسه - را «اوچی» (Uchi) می‌خوانند که به معنی «خانه من» می‌باشد و «اوتاکو» (Otako) یا «خانه تو» بر محل کار فرد مخاطب دلالت دارد.^{۳۲} براین اساس، محیط کار افراد در حکم خانه آنهاست و همکاران چون افراد خانواده تلقی می‌شوند.^{۳۳}

مجموع اصول فکری و اخلاقی فوق به اشکال گوناگون در حیات اجتماعی و اقتصادی کشورهای شرق آسیا تجلی یافته است. یکی از این جلوه‌ها، حاکمیت نظام مبتنی بر شایستگی در این جوامع است. در واقع بسیاری از صاحب‌نظران یکی از مهمترین علل موفقیت کشورهای شرق آسیا را نظام مبتنی

● برجسته‌ترین عناصر فرهنگی مرتبط با توسعه سیاسی در شرق آسیا عبارت است از: «آیین کنفوسیوسی»، «اقتدارگرایی نظامی - بوروکراتیک ژاپنی» و «ایدال‌های دموکراتیک غربی»؛ در این میان، نقش آیین کنفوسیوسی پیچیده‌تر و ظریف‌تر است. ● بسیاری از صاحب‌نظران، فرهنگ را مجموعه‌ای از آراء و عقاید حاکم بر یک جامعه می‌دانند که دارای ویژگیهای زیر است:

۱) مورد قبول و پذیرش اکثریت مردم است؛^{۳۴} پذیرش آن جنبه اقناعی دارد و نیازمند بحث و جدل نیست؛ و ۳) شکل‌گیری آن مستلزم گذشت زمان است.

● برخلاف برخی نگرش‌های متأخر که با تأکید بر عوامل داخلی، نظام فکری و فرهنگی جوامع را تنها عامل تعیین‌کننده پیشرفت یا عقب‌ماندگی معرفی می‌کنند، باید این دسته از عوامل را در کنار علل و عوامل سیاسی، اقتصادی و... گذاشت و آنگاه با دیدی بهتر به مطالعه و بررسی پرداخت.

● سامونل هانتینگتون گرچه خود به اهمیت نقش عناصر و عوامل فرهنگی در توسعه واقف است، ولی اعتقاد دارد که در علوم اجتماعی، فرهنگ مفهومی گول‌زننده و کاربرد آن سهل و ممتنع است. به گفته او، اگر هیچکدام از علل موجود نتواند به گونه‌ای بایسته تفاوت‌های بارز جوامع را از نظر سطح توسعه توضیح دهد، آنگاه انسان وسوسه می‌شود که اینگونه تفاوت‌ها را به فرهنگ نسبت دهد.

آسیا را گروهی از طریق طرح «فرضیه مابعد کنفوسیوسی» توضیح داده‌اند. بر این اساس، برداشت رایج و عامیانه از آیین کنفوسیوسی، یا در واقع شکل متداول این آیین به عنوان عامل توسعه این کشورها تلقی شده است، نه برداشت کلاسیک و آکادمیک آن.^{۳۸}

جهان بینی هر آیین و مکتب، یعنی نحوه نگرش آن به جهان و جایگاه انسان در بهینه هستی، شاخص بسیار مهمی در تعیین اصول و قواعد امره حاکم بر حیات فردی و اجتماعی پیروان آن مکتب به شمار می‌آید و بسیاری از باید‌ها و نباید‌ها را برای آنان مشخص می‌سازد. بی‌تردید کنش افراد و گروه‌های انسانی در جوامع مختلف تا اندازه زیادی متأثر از جهان بینی آنهاست. اساس تعلیمات کنفوسیوسی را فضایل ساده اخلاقی تشکیل می‌دهد. این تعلیمات ارکان حکومت را بر عقل و زندگی جامعه را بر عدالت، درستکاری، تفکر، صداقت، خلوص نیت، میانه‌روی، اطمینان و اعتماد استوار می‌سازد؛ به عبارت دیگر، حاکم ساختن فرمان‌وجدان بر نفس خود و دیگران، احترام و تکریم خود و دیگران. در واقع، آیین کنفوسیوس در پی آن است که زندگی ملت را بر چنان بنیان‌های عقلی محکمی استوار کند که هر یک از افراد جامعه به سادگی به وسایل زندگی دسترسی یابد و کامیاب شود، تا بتواند وظیفه خدمت به جامعه را با کمال شرافت ادا نماید.^{۳۹} جهان بینی کنفوسیوسی مبتنی بر دو اصل اساسی است:

۱) دعوت به جامعه و زندگی اجتماعی و این جهانی و ضدیت با عرفان‌گرایی و رهبانیت. این جنبه دنیاگرایانه آیین کنفوسیوس بر وجهه مثبت، عقلی و سازنده بینش چینی افزود.

۲) سنت پرستی و محافظه کاری اجتماعی، که تأثیر آن در جامعه چین به صورت ۲۶ قرن ثبات، رکود، یکنواختی، بدون افت و خیزهای شدید و تلاطم اجتماعی، متبلور شد.^{۴۰}

بر شایستگی یا شایسته‌گزینی، یعنی بکارگیری افراد لایق، کاردان و تحصیل کرده برای تصدی مسئولیت‌های مختلف اجتماعی می‌دانند. در این جوامع، ملاک اصلی استخدام و ارتقاء افراد نه پیوندهای شخصی، خانوادگی، گروهی و طبقاتی، بلکه قابلیت‌های فردی، موفقیت‌های تحصیلی و قبولی در آزمون‌های مربوطه است. این شیوه گزینش متصدیان امور، مدیران و کارمندان دولتی، ریشه در سنن قدیمی فرهنگ چینی دارد که به دلیل نکات مثبت آن در سایر جوامع خاورودور نیز رسوخ یافته است. برای قرن‌های متمادی یکی از پایه‌های اصلی ثبات و استحکام نظام اجتماعی چین، نظام امتحانات دیوانی به‌شمار می‌آمد و هنگامی که از اواسط قرن ۱۹ دولت برای کسب درآمد بیشتر، ورود به مشاغل اداری را از طریق خرید مناصب و نه کسب رتبه و مقام در امتحانات، مجاز ساخت، اعتبار نظام امتحانات دچار نقصان شد و در نتیجه یکی از پایه‌های اصلی رژیم سست گردید.^{۵۳} نظام امتحانات که امروزه در کشورهای شرق آسیا به صورت تکیه کردن بر مدارج علمی و تحصیلی، نتایج آزمون‌ها و... تبلور یافته، دارای برخی جنبه‌های مثبت می‌باشد:

۱) به علت جذب افراد لایق از همه سطوح جامعه، بنیان‌های حکومت استواری می‌یابد، ضمن آنکه به خاطر نبود تبعیض و انحصار در ساختار سیاسی و اجتماعی، نظام سیاسی رنگ دموکراتیک به خود می‌گیرد.
۲) افراد حتی از پایین‌ترین اقشار جامعه می‌توانند با تلاش و ممارست و آموزش، پس از گذراندن امتحانات به مقام‌های شغلی، مالی و... بسیار بالا دست یابند.

۳) نظام امتحانات سیستم طبقاتی و کاستی در جامعه را از میان می‌برد.
۴) برای یافتن مناسب‌ترین فرد برای تصدی یک شغل شیوه‌ای بهتر از آزمون بپیرفانه وجود ندارد و در تاریخ چین نیز بسیاری از شخصیت‌ها با همین شیوه پیشرفت کرده و مطرح شده‌اند.

۵) شیوه انتخاب بر مبنای امتحانات، اهمیت آموزش و علم‌اندوزی را یادآور شده و در نتیجه سطح فرهنگ جامعه را ارتقاء می‌بخشد.^{۵۴}

در خصوص نقشی که سنت فرهنگی چینی و آیین کنفوسیوسی در عملکرد موفق نظام‌های اقتصادی شرق آسیا بازی کرده، بحث و بررسی بسیار به عمل آمده است. شواهد موجود مؤید آن است که هر جا جمعیتی چینی تبار استقرار یافته، در زمینه فعالیت‌های اقتصادی غالباً موفق‌تر از سایرین و از جمله اهالی بومی و محلی بوده است.^{۵۵} معمولاً چنین استدلال می‌شود که در نظام مبتنی بر بازار، فضایل و ویژگی‌های کنفوسیوسی مانند صرفه‌جویی، سختکوشی، وفاداری خانوادگی و احترام به آموزش، امکان می‌یابد که در عرصه فعالیت‌های اقتصادی به گونه‌ای سازنده و فزاینده متبلور شود. حتی مفهوم اقتدار سلسله مراتب که در ظاهر با قوانین بازار آزاد متعارض به نظر می‌رسد، در عمل نظم و انضباطی را مطرح می‌سازد که بدون آن نظام بازار قادر به عملکرد مطمئن و مستمر نیست. به این ترتیب، به نظر می‌آید که مضامین فرهنگ کنفوسیوسی به خوبی با نظام اقتصادی کشورهای شرق آسیا انطباق داشته و زمینه‌های کارکرد مطلوب این نظام‌ها را فراهم ساخته است.

به عنوان مثال، نرخ بالای پس‌انداز یکی از ویژگی‌های بارز این کشورهاست، که نشأت گرفته از زمینه‌های فرهنگی خاص می‌باشد. میزان پس‌انداز اجتماعی یا نرخ تشکیل سرمایه معمولاً یکی از منابع عمده تأمین سرمایه در جهت پیشبرد طرح‌های اقتصادی، به‌شمار می‌آید. ژاپن به عنوان یکی از موفق‌ترین اقتصادهای جهان در چند دهه اخیر، همواره از نظر میزان چشمگیر پس‌انداز و تشکیل سرمایه مثال‌زدنی بوده است. در سال ۱۹۹۰، نسبت تشکیل سرمایه ناخالص به تولید ناخالص داخلی در این کشور ۳۰/۹ درصد بوده است. این رقم برای سنگاپور ۳۶/۶ درصد، برای کره جنوبی ۳۴/۵ درصد، برای هنگ کنگ ۲۶/۷ درصد و در مورد تایوان ۲۲/۰۵ درصد بوده، که با سایر کشورها اختلاف زیادی دارد.^{۵۶}

نظریه انگیزه موفقیت «مک‌کله‌لند» که در دهه ۱۹۵۰ در خصوص ارتباط عناصر فکری و فرهنگی با پیشرفت اقتصادی، مطرح گردید، این انگیزه را «میل به انجام وظایف محوله در حد عالی و تمایل به موفق شدن تحت شرایط رقابتی» تعریف می‌کرد.^{۵۷} این ویژگی‌ها در مردم جوامع شرق آسیا به گونه‌ای بارز مشهود است و از جمله عوامل مهم موفقیت‌های اقتصادی این کشورها به‌شمار می‌آید.

● بهره‌وری تولید اقتصادی در یک جامعه و میزان و سرعت افزایش این بهره‌وری تنها به کمیت و کیفیت عوامل تولید و روابط میان آنها بستگی ندارد، بلکه حاصل ترکیب این عوامل متکی بر کلیت محیط اجتماعی و فرهنگی است که فعالیت اقتصادی در چارچوب آن صورت می‌گیرد. این محیط در هر جامعه تجلی خارجی باورها و آرمانهای اساسی مذهبی، اخلاقی و فرهنگی مردمی است که آن جامعه را تشکیل می‌دهند.

● جهان‌بینی هر آئین و مکتب، یعنی چگونگی نگرش آن به جهان و جایگاه انسان در پهنه هستی، شاخص بسیار مهمی در تعیین اصول و قواعد امره حاکم بر حیات فردی و اجتماعی پیروان آن مکتب به‌شمار می‌آید و بسیاری از بایدها و نبایدها را برای آنان مشخص می‌سازد. بی‌تردید کنش و رفتار انسانها و گروه‌های انسانی در جوامع مختلف تا اندازه زیادی متأثر از جهان‌بینی آنهاست.

● اساس تعلیمات کنفوسیوسی را فضایل ساده اخلاقی تشکیل می‌دهد. این تعلیمات، ارکان حکومت را بر عقل، و زندگی جامعه را بر عدالت، درستکاری، تفکر، صداقت، خلوص نیت، میانه‌روی، اطمینان و اعتماد استوار می‌سازد؛ به عبارت دیگر، حاکم ساختن وجدان بر نفس خود و دیگران، احترام و تکریم خود و دیگران.

یکی از عمده‌ترین دستاوردهای کشورهای شرق آسیا، تحقق مراتبی از توسعه سیاسی در این جوامع است. تقریباً همه صاحب‌نظران اتفاق رأی دارند که توسعه در مفهوم واقعی آن، به جنبه اقتصادی خلاصه نمی‌شود و متضمن تحولات عمده در ساختار اجتماعی و سیاسی نیز می‌باشد. حتی برخی برای توسعه اقتصادی بیر و برمه، فراتر از دگرگونی‌های صرفاً اقتصادی قائل می‌شوند. به عقیده اپنان، «توسعه اقتصادی واقعی باید شامل تغییر ساختاری اقتصاد، جامعه، نظام سیاسی و فرهنگ کشور وابسته باشد، به نحوی که استفاده مؤثر و دائمی از نیروی بالقوه جامعه و مردم امکان‌پذیر گردد...»^{۵۸} توسعه در مفهوم عام آن، از نظر اقتصادی مشتمل است بر افزایش تولید ناخالص ملی، افزایش بازده سرانه، تقسیم کار گسترده و سنجیده، تولید انبوه، ایجاد تخصص در تولید محصولات قابل عرضه به بازار، تنوع بخشیدن به شاخه‌ها و فعالیت‌های اقتصادی، به کار بردن دانش و تکنولوژی جدید برای کنترل منابع طبیعی و گسترش فعالیت‌های تولیدی و... از نظر اجتماعی، ظهور مشاغل نو، روابط اجتماعی جدید، شهرنشینی، پیدایش نهادهای نو به منظور انجام وظایف جدید، برقراری نظام‌های اقتصادی و اجتماعی تازه به جای نظام‌های سنتی، ترویج و گسترش آموزش و پرورش عمومی، بهداشت همگانی، رفاه و تأمین اجتماعی در راستای تحکیم و تقویت سرمایه انسانی و... را در بر می‌گیرد. جنبه سیاسی فرآیند توسعه عبارت است از آگاهی بیشتر افراد از مسایل سیاسی و مشارکتشان در فعالیت‌های سیاسی، پیدایش هویت ملی، ارتباط هر نوع فعالیت افراد با حکومت و قانون و از میان رفتن کانون‌های سنتی قدرت و...^{۵۹}

به این ترتیب توسعه سیاسی یکی از وجوه توسعه کلی یا توسعه جامعه انسانی به‌شمار می‌آید. هدف از توسعه سیاسی بسط و گسترش ظرفیت و توانایی دستگاه حکومتی است، به گونه‌ای که از انعطاف و قدرت لازم برای پاسخگویی به تقاضای جامعه برخوردار گردد و بتواند دگرگونی‌های اجتماعی را در مسیر خط‌مشی‌های سیاسی قرار دهد. به عبارت دیگر، نظام حکومتی برای انجام وظایف خود به بهترین نحو، می‌بایست از قدرت و توانایی کافی

می شود و تکامل می یابد.^{۶۴} از نظر کنفوسیوس، «لی» مبتنی بر پنج اصل است که اگر جامعه بر آنها استوار گردد، به اوج تکامل خواهد رسید. این اصول عبارت است از: اطاعت فرزند از پدر، اطاعت برادر کوچک از برادر بزرگ، اطاعت زن از شوهر، اطاعت زیردست از مافوق، و اطاعت رعیت از حاکم.^{۶۵}

این تلقی از جامعه و روابط اجتماعی که مبین لزوم احترام به سلسله مراتب اجتماعی است، به شکل گسترده و عام در همه جوامع شرق آسیا به چشم می خورد. مثلاً در ژاپن که شدیداً متأثر از فرهنگ کنفوسیوسی است، نظام سلسله مراتبی به گونه ای ظریف ایجاد شده و محترم شمرده می شود. این سلسله مراتب به خدمات دولتی محدود نمی گردد و همه سطوح شغلی و اجتماعی را دربرمی گیرد. در واقع، مرتبه بندی اجتماعی ژاپنی ها به سه قلمرو کاملاً مجزا تقسیم می شود. «سپانی» (Sempai) یا قدیمی ترها، «کوهانی» (Kohai) یا جوان ترها و «دوریو» (doryo) یا همکار و کارکنان همپایه. سلسله مراتب عمدتاً مبتنی بر سن و لیاقت است، ولی در نهایت سن اهمیت بیشتری می یابد. چینی ها نسبت به سلسله مراتب به اندازه ژاپنی ها حساس نیستند و در عین رعایت اصول احترام نسبت به مسن ترها، در برخی موارد که معیار دیگری مثل لیاقت به میان آید، سلسله مراتب را مورد تردید قرار می دهند.^{۶۶}

انعکاس نظام اجتماعی سلسله مراتبی در جوامع شرق آسیا را به روشنی می توان در نظم حاکم بر فعالیت های اقتصادی، اجتماعی و اداری این کشورها مشاهده کرد. همین امر موجب گردیده که سیاست ها و برنامه ریزی های اقتصادی و اجتماعی با سهولت و سرعت بیشتری به مرحله اجرا درآید و از تنش ها و درگیری هایی که خصلت عام اکثر جوامع توسعه نیافته به شمار می رود، اجتناب شود؛ ضمن آنکه از این طریق ثبات و همبستگی اجتماعی نیز تقویت می گردد.

عموماً بر نقش بسیار فعال دولت در شکل دهی و تنظیم فرآیندهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی کشورهای شرق آسیا تأکید شده است. دولت های حاکم بر اکثر کشورهای منطقه، طی چند دهه اخیر و تا پیش از اصلاحات سیاسی سالیان اخیر همواره خصلتی اقتدارگرایانه داشته اند، به گونه ای که سرکوب مخالفت ها، محدودیت آزادی های سیاسی و... امری طبیعی جلوه گر می شده است. البته برخی معتقدند کشورهای نظیر کره جنوبی یا تایوان بدون حکومت های اقتدارگرای نظامی یا دیکتاتوری نمی توانسته اند با چنین سرعتی به توسعه اقتصادی دست یابند.^{۶۷} گسترده گی نقش دولت در این جوامع چنان است که مثلاً جز هنگ کنگ، در هیچک از سه کشور تازه صنعتی شده دیگر شرق آسیا، نظام اقتصادی مبتنی بر رقابت آزاد نبوده، بلکه آنچه در عمل وجود داشته نظام سرمایه داری هدایت شده توسط دولت بوده است. به هر حال، برداشت سنتی شرقی از دولت به مثابه چیزی بیش از نیروی کنترل سیاسی، عمیقاً بر جهت گیری اخلاقی مردم شرق آسیا اثر گذاشته است؛ رهیافتی که در حال حاضر نیز مشاهده می شود. تعریف اخلاقی کنفوسیوسی از دولت، بر جنبه سلوک خیرخواهانه رهبر یا اقتدار دولت تأکید ورزیده است. سنت های شرق آسیا، مدت زمانی دراز مردم را در جهت احترام گذاشتن به «اقتدار» که در عصر جدید بوروکراسی دولتی نماینده آن است، اجتماعی ساخته اند. با چنین فرهنگ سیاسی، دولت های شرق آسیا امکان یافته اند و بدون آنکه با مخالفت چندانی از سوی بخش های گوناگون جامعه روبرو شوند، به صورتی مستقل تر منابع موجود را بسیج کنند و برنامه ها و سیاست های اقتصادی و اجتماعی خود را پیش برند.

مطالعات انجام شده در خصوص ارتباط سنت های فکری و فرهنگی با توسعه اقتصادی و سیاسی کشورهای شرق آسیا هنوز مراحل اولیه خود را طی می کند، زیرا دستاوردهای مثبت سیاست هایی که به مدت چند دهه با جدیت و پشتکار دنبال شده، جز ژاپن، در دیگر کشورها دیرزمانی نیست که در ابعاد مختلف اقتصادی و اجتماعی خود به منصفه ظهور رسیده است. قرار گرفتن این کشورها در کانون توجه اندیشمندان اجتماعی بویژه صاحب نظران مطالعات توسعه و اقتصاد بین الملل، کار مطالعه و بررسی درباره علل و عوامل کامیابی و توفیق این جوامع را رونق بخشیده است. با این روند شتابان، بی تردید در آینده نزدیک ابعاد و زوایای نامکشف بیشتری بر پژوهشگران گشوده خواهد شد. ■

برخوردار باشد. توسعه سیاسی در مفهوم گسترده آن شامل توسعه اداری، قانونگذاری، و قضایی است و با توسعه اقتصادی و تغییرات و تحولات اجتماعی و روانی يك کشور ملازم دارد.^{۶۸}

تجربه توسعه در کشورهای شرق آسیا نیز از این اصول مستثنی نیست و در واقع می توانیم در کنار توسعه اقتصادی این کشورها وجوهی از توسعه سیاسی و اجتماعی را مشاهده کنیم. از اواسط دهه ۱۹۸۰ در کشورهای تازه صنعتی شده شرق آسیا موجی از اصلاحات سیاسی آغاز شد و این کشورها تقریباً همزمان در مسیر دموکراسی گام نهادند. در توجیه این همزمانی تفاسیری چند ارائه شده است. گروهی این پدیده را «اثر دومینو» (domino effect) نامیده اند و عده ای آن را به نفوذ آمریکان نسبت داده اند. برخی حرکت در راستای توسعه سیاسی را پیامد طبیعی توسعه اقتصادی و ظهور طبقه متوسط در این کشورها دانسته اند، در حالی که دیگران قرار گرفتن بخشی از روشنفکران جوان در معرض عقاید غربی را دلیل اصلی دموکراتیک سازی معرفی نموده اند.^{۶۹} گرچه هر يك از این تفاسیر در حد خود دارای اعتبار است، ولی هیچک از آنها به تنهایی نمی تواند پدیده فوق را توضیح دهد. به هر حال به نظر می رسد رویکرد به توسعه سیاسی در کشورهای تازه صنعتی شده شرق آسیا افزون بر عناصر اقتصادی، با مزاجه به عوامل و عناصر فرهنگی قابل تبیین باشد.

در خصوص عناصر فرهنگی مرتبط با توسعه سیاسی در شرق آسیا، به سه عنصر عمده یعنی «آیین کنفوسیوسی»، «اقتدارگرایی نظامی - بوروکراتیک ژاپنی» و «ایده آل های دموکراتیک غربی» می توان اشاره نمود که در این میان نقش آیین کنفوسیوسی پیچیده تر و ظریف تر است. در واقع، با توجه به اینکه بخش اعظم جمعیت این منطقه از لحاظ نژادی ریشه چینی دارند، بیش از هر چیز از مکتب کنفوسیوس اثر پذیرفته اند. مثلاً، از جمعیت سنگاپور ۷۶/۵ درصد از اعقاب چینی های مهاجر، ۱۵ درصد ماله (Malay) و حدود ۷ درصد هندی، پاکستانی و سیلانی هستند؛ یا مردم هنگ کنگ اساساً چینی می باشند. در بحث از نقش سنت کنفوسیوسی در دموکراتیک سازی این جوامع، همانگونه که قبلاً خاطر نشان گردید، باید توجه داشته باشیم که کنفوسیانیسم مرتبط با توسعه سیاسی در واقع برداشت عامیانه تر از تعالیم کنفوسیوس یعنی آنچه در افکار و رفتار روزمره مردم عادی تجلی دارد، می باشد نه تفاسیر کلاسیک و آکادمیک که در دانشگاهها توسط اساتید می شود. با این برداشت می توان در خصوص ارتباط سنت کنفوسیوسی با روندهای سیاسی به پاره ای استنتاجات دست زد:

- ۱) عنصر کنفوسیوسی کشورداری ممکن است آگاهانه یا ناآگاهانه و عمدتاً به مثابه مبنایی برای حکومت اقتدارگرایانه مرکزی، از سوی نخبگان حاکم اتخاذ شده باشد.

- ۲) الگوی تفکر و رفتار جمعی و سلسله مراتب که در میان مردم این کشورها رایج است، از میراث کنفوسیوسی ریشه گرفته است.
- ۳) رویکرد اخلاقی گرایانه نیرومند مردم این منطقه، بویژه در ارتباط با نخبگان سیاسی و رفتار سیاسی، ریشه در میراث کنفوسیوسی دارد.
- ۴) سنت نارضایتی و اعتراض که اغلب توسط صاحب منصبان کنفوسیوسی در گذشته نمود می یافته، در فرآیند جامعه پذیری در جامعه کنونی، مورد توجه و احترام می باشد.
- ۵) گرایش مساوات طلبانه که در کشورهای شرق آسیا کاملاً نیرومند و رایج است، تا حدی ریشه در آیین کنفوسیوسی دارد.^{۷۰}

به نظر می رسد دو گرایش نخست در جهت ابقای حکومت اقتدارگرایانه و صمانعت از دموکراتیک سازی مورد استفاده نخبگان قرار گرفته، در حالی که سه گرایش دیگر توسط نیروهای خواهان دموکراتیک سازی و به منظور مبارزه برضد نخبگان به کار گرفته شده است. ضمن آنکه سنت اقتدارگرایی نظامی - بوروکراتیک ژاپنی به دسته اول یاری رسانده و ایده آل های دموکراتیک غربی به تحکیم و تقویت گروه دوم کمک نموده است.^{۷۱}

یکی از ویژگی های فرهنگی بارز جوامع شرق آسیا احترام عمیق به سلسله مراتب اجتماعی است، که تأثیر آن در توسعه این جوامع از جنبه های مختلف مشهود می باشد. از جمله مضامین اصلی اندیشه کنفوسیوسی، مفهوم «لی» به معنی اصول و قوانینی است که جامعه سالم براساس آن شکل می گیرد، اداره

□□ ارجاعات:

۳۴. ویلیام مک کورد. پیشین. ص ۴۴.
 ۳۵. فوکوتساوایوکیشی. پیشین. ص ۲۳۰.
 ۳۶. فروند، زولین. «جامعه‌شناسی ماکس وبر». ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر. تهران: رایزن، ۱۳۶۸. ص ۲۱۴.
 ۳۷. همان منبع. ص ۲۲۴.
 ۳۸. ویلیام مک کورد. پیشین. ص ۴۱.
 ۳۹. کنفوسیوس. «مکالمات». ترجمه حسین کاظم‌زاده ایرانشهر. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷. ص ۳۰.
 ۴۰. علی شریعتی. «تاریخ و شناخت ادیان». تهران: انتشارات تشیح، ۱۳۵۹. جلد اول. ص ۱۸۸-۹۰.
 ۴۱. رادهاکریشنان. «مذهب در شرق و غرب». ترجمه فریدون گرگانی. تهران: بی‌نا، بی‌تا. ص ۴۳.
 ۴۲. ای. زاموشکین. «اخلاق در چین و هندباستان». ترجمه ب کیوان. تهران: بامداد، ۱۳۵۴. ص ۹-۱۱.
 ۴۳. جرالدمایر. دادلی سیرز. پیشین. ص ۵-۱.
 ۴۴. کارل یاسپرس. «فیلسوفان بزرگ». ترجمه اسدالله مبشری. تهران: پیام، ۱۳۵۳. ص ۲۸۷.
 ۴۵. همان منبع. ص ۲۸۹.
 ۴۶. همان منبع. ص ۳۱۷.
 ۴۷. فوکوتساوایوکیشی. پیشین. ص ۲۳۸.
 ۴۸. حسین قاضیان. پیشین. ص ۱۸.
 ۴۹. همان منبع.
 ۵۰. بهمن وکیلی. «عوامل مؤثر بر بهره‌وری بخش دولتی و راههای بهبود آن». «اطلاعات سیاسی - اقتصادی». ش ۵۴ و ۵۳. ص ۸۷.
 ۵۱. چیه‌ناکانه. پیشین. ص ۸.
 ۵۲. همان منبع. ص ۲۱.
 ۵۳. برینگتن مور. «ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی». ترجمه حسین بشیریه. تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۹. ص ۱۹۵.
 54. Molly Joel Coye. Jon Livingston. «China: Yesterday & Today». N. Y.: Bantam Books, 1977. p. 59.
 55. Thomas W. Robinson (ed.). «Democracy & Development in East Asia», Washington D.C.: The AEI Press, 1991. p. 61.
 56. Far Eastern Economic Review, «Asia 1991 Yearbook». pp. 6-7.
 ۵۷. جرالدمایر. دادلی سیرز. پیشین. ص ۱۳۷.
 58. James D. Cockcroft. Andre G. Frank. Dale L. Johnson. «Dependence & Underdevelopment». N.Y.: Anchor Books, 1972. p. XVI.
 ۵۹. حسن محمدی‌نژاد. «احزاب سیاسی». تهران: امیرکبیر، ۲۵۳۵. جلد اول. ص ۱۷-۸.
 ۶۰. پرویز پرویزیان. پیشین. ص ۳۳-۳.
 61. Thomas W. Robinson. op.cit. p. 39.
 62. Ibid. p. 139.
 63. Ibid. p. 140.
 ۶۴. علی شریعتی. پیشین. ص ۱۸۱.
 ۶۵. همان منبع. ص ۱۸۶-۷.
 ۶۶. چیه‌ناکانه. پیشین. ص ۳۵-۸.
 ۶۷. بهزاد شاهنده. «حکومت آمرانه و رشد سریع اقتصادی: تجربه آسیا». «اطلاعات سیاسی - اقتصادی». ش ۵۲ و ۵۱. ص ۱۷.
 1. Frederic C. Deyo (ed), «The Political Economy of the New Asian Industrialism». Ithaca: Cornell Univ. Press, 1988. P. 44.
 ۲. ویلیام مک کورد. «تبیین فرآیند توسعه اقتصادی در شرق آسیا». ترجمه سعید گازرانی. «فرهنگ توسعه». ش ۷. مرداد و شهریور ۱۳۷۲. ص ۴۰.
 ۳. پرویز پرویزیان. «نوسازی سیاسی ژاپن بعد از جنگ جهانی دوم». تهران: کتابخانه مرکزی، ۲۵۳۵. ص ۲۷۷.
 4. Myron Weiner. Samuel Huntington. «Understanding Political Development». 1987. p.24.
 ۵. فوکوتساوایوکیشی. «نظریه تمدن». ترجمه چنگیز پهلوان. تهران: نشر آبی، ۱۳۶۳. ص ۲۳۵-۶.
 ۶. حسین قاضیان. «نظریه‌های توسعه و عوامل فرهنگی». «فرهنگ توسعه». ش ۴. بهمن و اسفند ۱۳۷۱. ص ۱۶.
 ۷. همان منبع. ص ۱۷.
 8. Peter L. Berger (ed.), «In Search of An East Asian Development Model». New Brunswick: Transaction Books, 1988. p. 6.
 9. Ibid. p. 7.
 ۱۰. ه. استیوارت هیوز. «آگاهی و جامعه». ترجمه عزت‌الله فولادوند. تهران: سازمان انتشارات انقلاب اسلامی، ۱۳۶۹. ص ۲۸۳.
 ۱۱. همان منبع. ص ۲۸۴.
 ۱۲. لیونیس کورزه «زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی». ترجمه محسن ثلاثی. تهران: انتشارات علمی، ۱۳۷۰. ص ۳۱۲.
 ۱۳. جرالدمایر. دادلی سیرز. «پیشگامان توسعه». ترجمه سیدعلی اصغر هدایتی، علی یاسری. تهران: سمت، ۱۳۶۸. ص ۱۳۷.
 14. Vicky Randall. Robin Theobald, «Political Change & Underdevelopment». London: Praeger, 1990. p. 15.
 15. Ibid. p. 18.
 16. Alex Inkeles, D. H. Smith, «Becoming Modern: Individual Change in Six Developing Countries». London: Heinemann, 1974. p. 290.
 17. Vicky Randall. Robin Theobald. op. cit. p. 18.
 18. Ibid. pp. 19-20.
 19. Ibid. p. 21.
 20. Myron Weiner. Samuel Huntington. op. cit. p. 23.
 ۲۱. سیدعلی قادری (گردآوری). «مجموعه مقالات اولین سمینار بررسی تحول مفاهیم». تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۰. ص ۱۶۱.
 22. Everett E. Hagen, «The Economics of Development». Islamabad: National Book Foundation, 1989. pp. 43-5.
 ۲۳. سیدعلی قادری. پیشین. ص ۱۶۱.
 24. Peter L. Berger. op.cit. p. 101.
 ۲۵. محمود سریع‌القلم. «توسعه، جهان سوم و نظام بین‌الملل». تهران: نشر سفیر، ۱۳۶۹. ص ۱۱۰.
 26. Norman Buchanan. Howard Ellis. «Approaches to Economic Development». N.Y.: 20th Century Fund, 1955. p. 74.
 27. Everett E. Hagen. op. cit. p.43.
 28. Ibid. p. 45.
 29. Peter L. Berger. op. cit. p.5.
 ۳۰. میثیوموریشیما: «اقتصاد و فرهنگ: جنبه‌هایی از نوسازی ژاپن». ترجمه محسن گودرزی. «فرهنگ توسعه». ش ۳. آذر و دی ۱۳۷۱. ص ۲۶.
 ۳۱. چیه‌ناکانه. «جامعه ژاپنی». ترجمه نسرين حکمی. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۹. ص ۷-۹.
 ۳۲. همان منبع. ص ۲۱.
 ۳۳. همان منبع. ص ۱۰۰.